## كیفیت تحقق مقام جمعیت، در عین كثرت

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 در تتمه مطالب دیروز، خدمت رفقا عرض شد، در مسئله كیفیت تحقق مقام جمعیت، در عین كثرت؛ كلام مرحوم افلاطون به این توجیه برگشت. البته با یك مقداری رنگ و لعاب دادن به آن. یا این كه خب واقعا مطلب ایشان همینطور است. با توجه به حسن ظن، نسبت به مقام ایشان، و كیفیت إدراك و شهود در این مسئله، این قضیه اتفاق می‌افتد. نه این‌كه نیست. در مباحث عرفان نظری این مطلب مطرح است كه: كثرات، در سیر صعودی، كم‌كم آن حیثیت كثرتی خودشان را از دست می‌دهند، و به یك حقیقت واحد جمعی بر می‌گردند.

 لذا اگر ـ نمی‌دانم در كجا این قضیه از مرحوم والد نقل شده ولی خود بنده گفته‌ام در بعضی از همین مجالس قم، كه نفوس ذكوریت و انوثیت در مرتبه عالم شهادت این‌ها به این حقیقت هستند. ولی در مراتب بالاتر این نفوس همه تبدیل به نفس واحده می‌شوند. دیگر در آن‌جا مسئله ذكوریت و انوثیت مطرح نیست. و این در جنبه ملكوت سفلی و مثال است كه این قضیه شكل می‌گیرد. در ملكوت سفلی این مسئله تحقق پیدا می‌كند، جنبه فعلی و انفعالی در آنجا پیدا می‌شود و بعد در مثال، و برزخ هم كه این كاملا به شكل خیلی روشن در می‌آید و بالطبع در عالم طبع به این صورت ما مسئله را مشاهده می‌كنیم.

 اما این نفوس در آن حقیقت طولیه خودشان، این تفاوت نمی‌كند. همه این‌ها نفس آدمی هستند و هر دوی این‌ها، حقائقی هستند كه معنون به عنوان خلیفه اللهی و نفخت فیه من روحی. در مقام نفس، در آن‌جا مسئله ذكوریت یا انوثیت مطرح نیست. بلكه در آنجا فقط حیثیت خلیفه اللهی و استجماع جمیع صفات و اسماء است كه آن مورد نظر است و بعد هم كه خب در عالم طبع این مسئله به شكل دو جنبه متخالفه الظاهر، (این ظواهر این مسئله بر می‌گردد.) در می‌آید

 صحبت در كلام مرحوم افلاطون، و مثل نوریه، به این مطلب برگشت كه ایشان قائل به یك حقیقتی هستند كه این حقیقت در عین ابهامش، یك تحقق و تكون خارجی دارد. یعنی یك واقعیتی است، كه این واقعیت یك واقعیت طبیعیه و از مقوله جنس می‌باشد. كه انواع مختلف، یا اصناف مختلف را می‌تواند داشته باشد و از آنجا این مسئله شكل بگیرد. در عرائض دیروز گفتیم كه ابهام همیشه در مقام تصور ذهنی است و به ماهیات بر می‌گردد. هویت خارجیه كه عین تشخص خارجی است، این ابهام بر نمی‌دارد. آن هویت خارجیه و تشخص خارجی باید سؤال كرد كه چیست. اگر همانطوری كه روایات می‌گویند، كه آن أوّل ما خلق اللَه، نور نبیک یا جابر یا اول ما خلق اللَه العقل یا اول ما خلق اللَه نفسی كه این‌ها همه به یك حقیقت واحده

و هویت خارجی‌ایه متشخص وجودیه این دلالت می‌كند. كه دیگر در آن معنای ابهام نیست. كه از این نقطه ابهام، این حقائق متشخصه متعینه به وجود بیاید. اما ما در بحث طبیعت جنسیه، این مطلب را مشاهده می‌كنیم. یك جنس یك حقیقت مبهمه است. كه این حقیقت مبهمه وجودش فقط در ذهن است و در خارج وجود ندارد. بلكه وجودش در خارج یك امر انتزاعی است كه مصداق او، همان وجود او را تشكیل می‌دهد، نه این‌كه خودش یك حقیقت خارجی داشته باشد. درست مثل این‌كه مولا در مقام امر چطور امر می‌كند به لا تشرب الخمر؟ این لاتشرب الخمر به تعداد خمرها بر همه خمور عالم توزیع می‌شود؛ هرجا كه خمری بود، مصداق برای لا تشرب الخمر در آنجا خب محقَّق می‌شود. اما خود لا تشرب الخمر مولا، یك امر مشخص معین نیست. چون وقتی كه مولا می‌گوید لا تشرب الخمر، یك خمر خاص را نشان نمی‌دهد. بیاید یك شیشه را دستش بگیرد، بگوید لا تشرب الخمر! مولا همیشه در مقام امر، به یك امر و طبیعت مبهمه اشاره دارد چه در مقام نهی، و چه در مقام امرش. وقتی كه می گوید مولا صلّ صلوه الظهر، منظورش چه صلاتی است؟ صلوه دو ركعتی است؟ چهار ركعتی است؟ صلاتی كه چهار دقیقه طول می‌كشد؟ یا صلاتی كه دو دقیقه می‌كشد ... مثل نمازهای ما! دو دقیقه‌ای! زیادترش حیف است! حیفِس!! عمر تلف می‌شِد! آن را كه بایستی فقط لحاظ كنیم دیگر! همین ... یك ادای تكلیف كنیم دیگر! بقیه‌اش از نماز حذف می‌شود ...

 واقعا! من چند شب پیش بود داشتم یك روایتی را می‌دیدم كه مربوط به نماز بود. اصلا امام صادق می‌فرمایند بنده مؤمن ـ این‌ها واقعا چه دركی داشتند از نماز. این‌ها چه دركی داشتند ما چه دركی داریم. البته ادراك؛ درك كه غلط است. اینها چه ادراكی داشتند! ـ می‌فرمایند امام، امام سجاد وقتی كه می‌خواستند برای نماز ظهر مهیا شوند، همه‌اش به آسمان نگاه می‌كرد. كی دارد وقت نماز می‌رسد. كی موقعش می‌شود. و اینطور اصلا نگاهش به آسمان و وقت نماز بود ... ما هم در زمان خودمان، بزرگان و اولیاء و عرفاء را دیده‌ایم. كه این‌ها دیگر از یك ربع، بیست دقیقه، نیم‌ساعت قبل از اذان، حالشان به نحوی می‌شد كه دیگر حوصله حرف زدن و صحبت كردن با كسی را نداشتند! و اینطور به حال انتظار و توجه می‌خواستند بگذرانند. نه این كه بخواهند فیلم دربیاورند. مسئله دست خودشان نبود. حالا ما نگاه به خودمان می‌كنیم می‌بینیم نماز مغرب و عشاء ساعت یازده و نمی‌دانم نماز ظهر و عصر ده دقیقه به غروب و نماز صبح یك ربع به آفتاب و فلان و این چیزها و می‌بینیم كارهایمان واقعا یك قدری یك كمكی تفاوت دارد، یك مختصری، مثل این‌كه بین ما و آن‌ها فرق است. مختصری فرق است!

 یك شخصی تعریف می‌كرد ـ خدا رحمت كند ـ بله واقعا این‌هایی كه می‌گویند عرفاء چی‌اند، و حكماء چی‌اند، خجالت بكشند. خجالت بكشند. حیاء كنند. شرم كنند. خجالت بكشند. بله، خجالت بكشند. شخص خودش برای من گفت. الآن هر سه تای این افراد فوت كرده‌اند. آن شخصی كه به من گفت و از آن كسی كه نقل كرده و از آن كسی كه مسئله مربوط به اوست هر سه تا فوت كرده‌اند. خدا رحمت كند استاد ما مرحوم آقای غروی ایشان به من می‌گفت كه از یك شخصی شنیدم ـ دیگر اسم نمی‌برم از این به بعدش را ـ او مسئول یك بیتی بود. خودش نقل كرد كه اگر ما فلان شخص را از خواب بیدار نكنیم، نماز صبحش بیدار نمی‌شود. واسطه، مرحوم آقای غروی، استاد ما كه خب مشخص و گویاست، و منتها مورد دیگر را، نمی‌گویم. هر دو فوت كرده‌اند. كارشان الی الله. به ما چه مربوط است؟ درست شد؟ و آن شخص صاحب رساله عملیه بود! التفات كردید؟ آن امام سجاد چگونه بود، ما چه هستیم! خودش گفت: اگر او را از خواب بیدار نكنیم، نماز صبحش قضا می‌شود! چیزهایی دیدیم! آن‌وقت همین‌ها! همین‌هایی كه عرفاء كذّابین در كتابشان نوشته‌اند، هر وقت من بلند می‌شدم، می‌دیدم این عرفا دارند با هم شب تا صبح حرف می‌زنند. نه از چك و سفته و پخش كتاب و مرید اینطرف و آنطرف و این‌ها! معلوم است دیگر آن‌ها چه می‌گفتند و چه چیزهایی دوّبدل می‌شد كه تا الآن هم من به كسی نگفته‌ام. از چه اسرار توحیدی، از چه حقائق توحیدی، از چه مسائلی صحبت می‌كردند. درست شد؟ او چه می‌فهمد، این چه می‌فهمد. او در چه افقی هست، این در چه افقی هست!

 التفات كردید؟ آن‌وقت در حرفهایشان ـ خلق الله می‌گویند كه ـ در نامه، برای من نامه می‌نویسند فلانی آقایان چه می‌كند. كی؟ شما دارید علامه طهرانی را، علامه قاضی را در ردیف آقای كذایی كه نماز صبحش قضاء نشود به حساب می‌آورید؟ ها؟ بیدارش نكنند نماز صبحش قضا شده خودش تعریف كرده بود؛ دروغ نمی‌گفت. همه كاره فلان كس هم بود. بروید تحقیق كنید ببینید دیگر ما نمی‌گوییم. فوت كرده. همه‌شان هم فوت كرده‌اند. چند دفعه هم برای من گفت در طول حیاتش، نه یك دفعه. التفات می‌كنید؟ همینطوری! كجا ما باید برویم؟ از كی باید تأسی كنیم؟ خیلی راه را گم كرده‌ایم. خیلی عوضی رفته‌ایم. آن كسی كه بلند می‌شود خودش در كتابش می‌نویسد: من تعمم و لم یتحنّک فأصابه داء لا دواء له چرا وقت نماز جماعت تحنك ندارد؟ چرا؟ عمامه‌اش خراب می‌شود؟ خب همین است دیگر. بابا حنك بینداز دیگر طوری‌ات نمی‌شود. آهان! ببینید! این دوربین هم دارد عكس ما را بر می‌دارد! هان! حالا اصلا درنمیاد! نمی‌دانم كجایش گذاشته‌ام! آهان این. این چه اشكال دارد؟ آسمان زمین می‌آید؟ خب بیاییم دوباره بگذاریم اینجا، آهان، ببندیم، این هم بیاورید اینجا، سرش را هم ببریم تو كه پیدا نشود. قشنگ، خوب. خب، خب اینی كه در كتاب من، این را می‌خواند، بعد هم در دوربین نگاه می‌كند می‌بیند من این كار را نمی‌كنم به من چه می‌گوید؟

 این دیگر كمترینش است. حالا دیگر بماند كه در حرفهایمان، در مسائلمان، فقط یك محیی‌الدّین بیچاره را پیدا می‌كنیم هرچه دلمان می‌خواهد بهش بگوییم. چون بیچاره زور ندارد. چون مرید ندارد، چون تفنگ ندارد. یك محیی‌الدّین بیچاره را پیدا می‌كنیم، هرچه دلمان خواست می‌گوییم، یا عرفا را پیدا می‌كنیم، هرچه دلمان خواست بگوییم. مردم می‌دانند دیگر. كم‌كم دارند می‌فهمند. مردم دیگر دارند می‌فهمند كه حق را بروند كجا پیدا كنند. صدق را بروند كجا پیدا كنند!

 دیگر مولانای بیچاره كه حالا مرده و قبرش هم در قونیه است و هر كثافتی دلمان می‌خواهد نثارش كنیم. هر امر وقیحی را می‌خواهیم به او ... ها؟ بعد هم خیال می‌كنیم با دو تا بیا و برو مسئله حل می‌شود. نه آقا! همچین خدا درازت می‌كند یا این دنیا یا آن دنیا كه حالت جا بیاید. خیال نكنی، این خبرها نیست.

 به تك‌تك حرف‌هایی كه می‌زنیم باید حساب پس بدهیم. مگر كشك است؟ آن‌هایی كه ـ نمك نشناس‌هایی كه ـ نمك می‌خورند و نمك‌دان می‌شكنند، می‌آیند اولیاء الهی را در ردیف این‌ها قرار می‌دهند در صحبت‌هایشان، آن‌ها خیلی كارشان سخت است! باید به همه احترام كرد، ... به كی احترام كرد؟ به كی؟ به آن كسانی كه می‌آیند به جای دین پیغمبر، دین عمر و ابوبكر را به مردم یاد می‌دهند به این‌ها باید احترام كرد؟! حالا چون دوتا كتاب دارند؟ نه خیر! ما احترام نمی‌كنیم! ما به كسی احترام می‌كنیم كه كلامش منطبق با سنت رسول خدا باشد. به زیادی كتاب تا آن‌جا نگاه نمی‌كنیم. ما به كسی احترام می‌كنیم كه به جای دعوت به اخلاق، مردم را سوق به عادت سریه ندهد. ما به كسی احترام می‌كنیم كه نگوید كه كجا عمر و ابوبكر آمدند دختر پیغمبر را كشتند و انكار كند. ما به كسی احترام می‌كنیم كه نیاید بگوید پیغمبر حدیث قلم و قرطاسش را بیاید انكار بكند و بگوید كه اصلا این روایت، روایت دروغ است. ما به این‌ها احترام نمی‌كنیم. اصلا احترام نمی‌كنیم.

 بنده خودم وقتی كه در دارالشفاء آن‌جا درس می‌دادم و بحث می‌كردیم با رفقا، همین‌ها كه می‌آمدند قبلا بهشان سلام می‌كردم. حتی پشت سرشان هم قبلا نماز می‌خواندم. از وقتی كه دیدم این را گفتند، از جلویشان رد می‌شدم و جلوی چشمشان نگاه می‌كردم و سلام دیگر نكردم! شوخی نداریم ما! یك عالم شیعی نسبت به مبانی غیرت دارد. مبانی تشیع ما ناموس ماست. معنا ندارد هر مزخرفی بیاید هرچه بگوید بعد بگوییم باید احترام، همه را باید احترام كرد! نه خیر، نباید احترام كرد! كی گفته باید احترام كرد؟ و این‌هایی كه می‌گویند باید احترام كرد، این ها خائنند. خیانت می كنند به مكتب! كجا این‌ها اهل‌بیت را دوست دارند؟! كجا این‌ها مدافع ثقلین هستند؟ كسی كه بلند می‌شود در صحبت‌هایش می‌گوید باید به همه احترام كرد، این به امام زمان خیانت كرده. خیانت كرده به امام زمان. پدرش را امام زمان در می‌آورد. حالا به خاطر مصالح اجتماعی ما باید این مسائل را چشم‌پوشی كنیم؟ غمض عین كنیم؟ ابدا! این حرفها نیست. تا آخر، مكتب ما، راه ما، مكتب اولیاء و عرفاء الهی است و در مكتب دفاع از اهل‌بیت است و یك نفر را ما بیشتر نمی‌شناسیم و آن حضرت بقیه الله است و بس؛ تمام شد. هركسی آمد در راه او، قدمش روی چشم ما. هركسی كه می‌خواهد باشد. هركسی كه آمد در راه امام زمان، مرجع تقلید باشد قدمش روی چشم ما. امام جماعت مسجد باشد، قدمش روی چشم. مهندس وپزشك باشد، قدمش روی چشممان. بی‌حجاب باشد، قدمش روی چشممان. جوان بی‌نماز باشد، قدمش روی چشم. در راه او باشد. یعنی چه؟ یعنی در راه پیدا كردن حق. ما به موی دختران و زن‌ها نگاه نمی‌كنیم. و به ریش داشتن و نداشتن نگاه نمی‌كنیم. ببین در دلش چیست! دنبال حق می‌گردد یا نه؟! اگر دنبال حق می‌گردد، قدمش روی چشممان! اگر دنبال حق نمی‌گردد، هركس می‌خواهد باشد در این دنیا، از دید ما خارج است و منحرف به حساب می‌آید! هركسی دنبال امام زمان است. هركس دنبال واقع هست. حالا لازم هم نیست حتما خود شخص امام زمان را بداند، می‌خواهد حق را بداند چیست. می‌خواهد واقع را بداند چیست.

 درست شد؟ اگر قرار بر این باشد كه ما بخواهیم همان راهی را برویم كه بقیه می‌روند خب با بقیه چه فرقی كردیم؟

 همین الآن در راه كه می‌آمدم یك بنده خدایی را دیدم ـ از دور دیدم ـ رفته‌اند به او گفته‌اند كه خب شما كه این حرفهایی كه داری می‌زنی معتقدید؟ معتقدی این حرفهایی كه می‌زنی؟

 می‌گوید: چكار كنم؟ باید بزنیم! به ما می‌گویند بزنید!

 خب بین تو و بین آن سنی كه دارد انكار ولایت علی را می‌كند چه فرق می‌كند؟ خب هر دو كه یكی شدید! او شمشیر خالد بالای سرش را گرفته بودند، این هم فلان چی گرفته‌اند! خب هر دو كه یكی هستید! پس چه فرقی شد؟ چه تفاوتی شد؟

 چشمش به من افتاد، كله‌اش را انداخت پایین. خب می‌داند! می‌داند نباید اینجا سرش را بلند كند. آن كسی كه دنبال حق می‌رود، همیشه سرش بلند است. هرجا می‌رود. هرجا چی انجام می‌دهد. درست شد؟ این وظیفه، وظیفه ماست آنوقت ما بلند می‌شویم می‌بینیم مسائل مختلف، مسائل به عنوان دفاع از ولایت. كدام ولایت؟ نود سال طرف آمده برای ولایت زحمت كشیده، آخرش می‌گوید زیارت عاشورا سند ندارد! این دفاع از ولایت دارد می‌كند؟ نود سال در این حوزه علمیه دارد درس می‌دهد آخرش حدیث قلم و قرطاس را انكار می‌كند! یعنی یكی از مبانی تشیع را دارد انكار می‌كند! آخرش هم قبول نمی‌كند! آخر هم قبول نكرد. آخر هم قبول نكرد و گفت: ما دیدیم اختلاف می‌شود! كدام اختلاف؟ اصلا هیچ هم اختلاف نمی‌شود. هیچ. قبول داری یا نداری؟ اختلاف می‌شود یعنی چه؟ چرا به اینطرف و آن طرف می‌زنی؟ چرا در می‌روی؟ چرا دو پهلو حرف می‌زنی؟

ـ ما دیدیم چون اختلاف می‌شود و دشمن شاد می‌شود!

 این اسم دشمن هم كه دیگر اصلا تهوع آور شده‌اند، هرچیزی دشمن ... دشمن نیست! دشمن تشیع من هستم كه نود سال آمدم در مقابل امام زمان ایستاده‌ام در باطن و در آخر زهر خودم را ریختم. من دشمن تشیع هستم! كی دشمن؟ دشمن كی است؟ بابا این‌ها همه پشه هم به حساب نمی‌آیند. دشمن ما هستیم كه داریم دم از متابعت امام صادق می‌زنیم و شمشیر به روی امام صادق كشیده‌ایم با حرفهای خودمان! ما دشمنیم. دشمن شاد می‌شود لذا ما گفتیم این مطلب پخش نشود. دشمن شاد می‌شود ...

 یعنی اگر دشمن شاد نشود درست است! یعنی پیغمبر نگفتند ایتینی بقلم و قرطاس أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده أبداً؛ هان؟ معنایش این است دیگر! یعنی اگر یك دشمنی نباشد، شاد نشود، این حرف غلط است. پیغمبر نگفته!

 ببینید! بازی با مبانی تشیع! حالا چون از ماست، هیس! صدایش را درنیاورید! هیچكس حرف نزند! هیچ‌كس حرف نزند دشمن شاد می‌شود! چی دشمن شاد می‌شود؟ كتاب رفت! الآن ده نسخه‌اش را هم در كتاب‌خانه‌شان رفت. بروید ببینید. بروید در كویت ببینید، بروید در سعودی ببینید، بروید در جاهای دیگر ببینید، من نشانتان می‌دهم. با هم تشریف ببریم، یك كتاب ... چی چی دشمن شاد می‌شود؟ این حرفها چیست؟ درست شد؟ همین! فقط یك مولانای بدبخت را گیر بیاورند و یك محیی‌الدّینی گیر بیاورند و همین این ها هم مرده‌اند و هفت‌صد سال پیش و زورشان به آنها نمی‌رسد، دِ بكوب!

 حالا اگر همان‌ها اینجا بودند و قدرت داشتند، اگر جرأت داشتند یك حرفی می‌زد! أی آنجا شیرخوارگی زمان مادرش را به یادش می‌آورد! بدبخت مرده، از مرده هم كه صدا در نمی‌آید! فوت كرده و خلاصه ... اما خدای مولانا زنده است! خدای مولانا زنده است. خدای محیی‌الدّین زنده است،

 در یكی از این نوشته‌جات دیدم كه راجع به مرحوم آقا نوشته بود كه ایشان روح مجرد دارند و ـ در آن راجع به قضیه محیی‌الدّین ... از یكی از همین آدم‌های كه ان‌شاءالله ... غرضی نداشته ـ نوشته خدا ان‌شاءالله صاحب این روح مجرد را با محیی‌الدّین محشور كند. گفتم: الهی آمین! اللهم آمین!

 خدا پسر او را هم با محیی‌الدّین محشور كند! دم چیز ایستاده بودم ... حالا خیال می‌كند كه

 چی چی است واقعا! ما در چه مسائلی گیریم هنوز بعد از هفت‌صد سال! محیی‌الدّین سنی است، محیی‌الدّین شیعه است ... اصلا من می‌گویم محیی‌الدّین سنی است؛ خب خیلی خب! بابا محیی‌الدّین سنی است، مبغض علی كه نیست! ها؟ بلند شو برو مطالب خوبش را بخوان. من می‌گویم اصلا مولانا سنی است؛ بالاتر از این؟ خیلی خب! شما الآن با سنی‌ها نمی‌گویید بیایید وحدت كنیم؟! این وحدتتان است؟! مگر الآن نمی‌گویید كه وحدت كنیم؟ مگر الآن نمی‌گویید كه عناد را كنار بگذاریم، عداوت را كنار بگذاریم، مطالب خلاف را نگوییم؟ خب این بدبخت هفت‌صد سال پیش بوده بیایید ببینید این مبغض علی بوده یا محب علی؟ این را كه دیگر انكار نمی‌توانید بكنید كه محبّ علی بوده. خیلی خب! بگویید آقا دستت را هم می‌بوسیم، خیلی ممنون، آن مطالب عمر مال خودت، آن مطالبی كه مربوط به علی هم هست، مال ما! خیلی خب، تمام می‌شود، ما حرفی نداریم دیگر.

 این چه خساستی است كه داریم به خرج می‌دهیم؟ چقدر واقعا یك عالم شیعه تنزّل كرده! اصلا باید به این عالم گفت؟ چقدر واقعا ما از حرفمان فاصله داریم؟ از مطالب فاصله داریم؟

 همین الآن، این كه می‌گویم ما همه مرده پرستیم، صحبت دیروز كه گنبد عسكریین را تخریب می‌كنند، جر می‌دهیم خودمان را، نمی‌دانم دسته‌جات عزا راه می‌اندازیم و دنیا را به هم می‌زنیم گنبد چی است بابا؟ دو تا خشتی است! دو تا آجر خشتی است. آمدند بمب زدند انداختند، خیلی خب. حالا دارند قشنگ می‌سازند. بتن می‌سازند. آهن می‌كنند، محكمش می كنند، قشنگش می‌كنند. از اول قشنگ‌تر. برو ببین عسكریین كی بودند. ائمه ما كی بودند. چرا به طلا و آجر و گنبد و مناره داری نگاه می‌كنی؟ آخه بدبخت ... این مولانا اگر الآن زنده بود، شما هم دم از وحدت می‌خواستید بزنید، آیا این حرفها را می‌خواستید به او بزنید؟ كه هیچ لاتی به آن لات دیگر نمی‌زند؟ خجالت نمی‌كشید؟ اصلا زنده بود، می‌گفت آقا بنده سنی هستم، عمر را به عنوان خلافت قبول دارم، علی را هم كه شعرهایم را دارید می‌بینید دیگر:

از علی آموز اخلاص عمل \*\*\* شیر حق را دان منزه از دغل

 خب بیایید شعرهای من هم هست حالا آن شعرهایی كه در نمی‌دانم كلیاتش كه راجع به شمس است كه اصلا یك شعرهای عجیبی كه اصلا مقام هوهویت را می‌خواهد تنزل بدهد به مصداق عالم ناسوتی أمیرالمؤمنین! اصلا آن‌ها را ما می‌گوییم كه. درست شد؟ این مقدار را كه شما مولانا نسبت به امیرالمؤمنین قبول دارید. خب چرا نامردی می‌كنید؟ خب بیایید بگویید بابا راجع به عمر آن‌ها را گفته، این‌ها كه مربوط به عمر گفته و ابوبكر گفته و عثمان، این‌ها را بگذارید، این‌هایی هم كه در كنارش مربوط به علی گذاشته بگذارید؛ درست شد؟

 خیلی خب! این‌ها را می‌خوانیم، آن‌ها را نمی‌خوانیم؛ آن‌ها را می‌گذاریم كنار. مرگ كه نمی‌گیریم!

 از یك كتاب مثنوی انقدری ما خودمان را محروم كنیم، به خاطر یك صفحه؟ آقا آن یك صفحه را بِكَن بینداز دور! خب خیال همه راحت شد! یك صفحه را از مثنوی بكن، آنی كه مربوط به خلفای ثلاثه است. خب دیگر خیالت جمع شد؟ دیگر چه دارد؟ خب این دیگر چه دارد كه می‌گویی بِكنَیم؟ هرچه می‌گویی بِكَنیم؟ بقیه‌اش را بردار بخوان.

 شما الآن كتاب‌های فخر رازی را در كتاب‌خانه‌تان دارید. فخر رازی بهتر بود یا مولانا؟ كدام‌یك؟ با این‌كه می‌گویند فخر رازی در اواخر شیعه هم شد، یك همچنین قولی هم هست. سی‌جلد كتاب تفسیر دارد، نمی‌دانم سخن به این درازی، تفسیر كبیر فخر رازی!!! چی دارد؟

 سی جلد برداشته همینطوری نوشته ... خب واقعا مطالب مفیدی هم در تفسیرش هست. بنده خوانده‌ام. در همین مسئله اجماع، كتاب اجماعی كه نوشته‌ام، بنده مطالب فخر رازی را هم آمده‌ام نقل كرده‌ام دیگر. خیلی خب! عُمَرَش مال خودش، مطالب دیگرش هم مال ما. طوری نشده. نه فحشی به او می‌دهیم، نه سبّی به او می‌كنیم. ها! كوتاه سخن به این درازی

 تفسیر كبیر فخر رازی! آن موقع ما می‌خواندیم! درست شد؟ خب! اصلا یك مكتب علمی كه نباید انقدر خودش را پایین بیاورد. پست كند؛ كه مردم به او بخندند. یك مكتب علمی همیشه باید الگوی برای بحث باشد.

 آقا والله مردم می‌خندند. نمی‌دانم چرا این‌ها نمی‌فهمند. می‌خندند به این حرفها. امروزه آن زمانی كه هركس هرچه گفت دیگر گذاشته، فقط به دید قدّیسیت به آن تقدس نگاه بكنید. نه! امروز زمانه تحقق یك بستر علمی است برای هرجا. و برای هر موردی. پس چرا حوزه علمیه ما از این مسئله بایستی كه دور باشد ـ البته باز بهتر شده. باز بهتر شده ـ دیگر آن زمانی كه دستور از یك جا می‌آمد كه آقا بحث فلسفه را ترك بكنید دیگر آن زمان‌ها گذشت. آن زمانی كه وارد مجلس می‌شدند وقتی كه شخص چایی یا قهوه می‌خورد، یكی از آنطرف می‌گفت: استكان آقا را آب بكشید! دیگر همه حكم به تكفیر می‌كردند، آن زمان دیگر گذشت! الآن دیگر آن زمان نیست.

 و این دست و پا زدن‌ها، دست و پا زدن‌های حفظ موقعیت فعلی است كه به نتیجه نخواهد رسید. این‌ها فایده ندارد! دنیا ما را مجبور كرده است به این‌كه تابع حق باشیم. مجبور كرده. اگر نباشیم، ما را كنار می‌گذارد. در همه زمینه‌ها و در همه موارد!

 و این همه جا هست. خیال نكنید كه مسئله فقط مربوط به این قضیه است نه، در خود ما همینطور است. در حوزه خودِ ما، در اینجا هم همینطور است. هیچ فرقی نمی‌كند. یك جا انسان یك مطلب حقی را ببیند و اغماض كند، گاهی مطلب حقی را ببیند و مطلب حق را پیروی كند. بله؟ این، این یك واقعیتی است كه این واقعیت در كُمون و در نهاد تشیع این واقعیت قرار دارد. اصلا مكتب تشیع، ـ این را رفقا بدانند ـ مكتب تشیع اصلا بر اساس حریت و بر اساس آزادی است. خود مكتب تشیع. شما هیچ كجا پیدا نمی‌كنید، از زمان رسالت پیغمبر تا الآن و زمان حضرت بقیه الله أرواحنا فداه، هیچ‌كجا پیدا نمی‌كنید كه در یك جا امام بگوید باید این كار را بكنید، فضولی هم موقوف! اصلا پیدا نمی‌كنید. اگر امام به یك نفر می‌گوید باید این كار را بكنی، چون می‌داند كه او نسبت به این مسئله معتقد است.

 تا حالا دیده‌اید به أبی‌درداء و نمی‌دانم ابن أبی العوجاء بگوید برو در تنور؟ گفته؟ نگفته. چرا؟ چون امام صادق را قبول ندارد.

 امام صادق به كی می‌گوید برو در تنور؟ به آن خراسانی. می‌گوید اگر تو مرا امام قبول داری، اگر مرا به عنوان یك فردی كه مشرف بر مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه است، ـ یعنی حداقلش. ما كه در امام مرحله اشراف را قبول نداریم! امام نفس الواقع است! و متن الواقع است! و واسطه واقع است، و مجری و مجرای واقع است. اشراف چیست؟ اشراف مال ماهاست! اشراف بر مصالح و مفاسدِ؟ مال بچه مكتبی‌های راهِ سیر و سلوك است. بچه مكتبی است! برای كسانی كه وقتی كه من می‌روم با او صحبت می‌كنم، تا به من نگاه می‌كند، می‌گوید در راه آمدی راجع به من چه فكر كردی؟ ها؟ رفیق من به من می‌گوید! این امام صادق است؟ این اشراف دارد بر مصالح و مفاسد. اما آن‌هایی كه پا از این بالاتر گذاشتند، امثال ائمه و پایین‌تر از آن‌ها، كه حالا دیگر چیزهاییست كه نمی‌شود گفت، حالا فعلا سربسته، قضیه، قضیه اشراف نیست. حداقلش را می‌گوییم اصلا اشراف بر واقع، اشراف بر مصلحت. درست شد؟ ـ امام صادق كه به ابن ابی العوجاء كه نمی‌گوید بلند شو برو. بلند شو برو در تنور. به كه می‌گوید؟ به یك مسلمان می‌گوید، به یك شیعه می‌گوید، به یك كسی كه به او می‌گوید: یابن رسول الله تو امر كن، ما جان می‌دهیم.

ـ می‌خواهی جان بدهی، برو در تنور! بیا بفرما! این دم است! حالا نمی‌خواهد بلند شوی در معركه و شمشیر بخوری و خیلی بگذرد. نه همین دست به نقدی! هان! تو می‌خواهی جان بدهی؟ دست به نقدی بفرما! حی و حاضر. حی و حاضر تشریف بیاورید.

 چرا دروغ می‌گویی؟ چرا می‌گویی یابن رسول الله ما جان می‌دهیم؟! امام حسین به افراد چه می‌گوید؟ فردا هركس با ما باشد كشته می‌شود. این‌هایی كه می‌گویند یابن رسول الله بیا در كنار ما، ركاب ما، خرماها درآمده، درخت‌ها فلان شده، این‌ها این حرفها را می‌زدند، شب عاشورا همه زائیدند! همه‌شان! حضرت فرمودند: می‌خواهی جان بدهی، بسیار خب! الآن دارم بهت می‌گویم. هركسی امشب باشد، فردا كارش تمام است. فردا شهید است، می‌خواهی جان بدهی بسم الله. نمی‌خواهی، چراغ خاموش كنید بروید. نمی‌خواهید چراغ خاموش كنید بروید. چراغ خاموش كنید، همه رفتند! پس كو؟ این حرفها ..

 این كلام امام حسین همان كلام امام صادق است. حضرت به او فرمودند برو در تنور، امام حسین هم گفتند فردا همه‌تان شهید می‌شوید. این چی؟ هر دو یكی است. منتها امام حسین امر نكردند. سید الشهداء در اینجا امر نكرد. یعنی مگر ـ صحبت من این است ـ دفاع از امام معصوم واجب نیست؟ مگر واجب نیست؟ چرا این‌ها نماندند؟ واجب است دیگر! الآن فرض كنید كه یك دشمنی می‌خواهد بیاید امام علیه السلام را بكشدالآن امام ما كیست؟ ما كه یك امام الآن بیشتر نداریم. او هم در غیبت است دیگر. امام زمان. چكار كنیم؟ توفیق نداریم بیش از این امام داشته باشیم! خب توفیق می‌خواهد آقا! این‌ها همه توفیق می‌خواهد! خدا به یكی این توفیق را می‌دهد، به یكی توفیق نمی‌دهد! ما بی توفیق هستیم! خدا بر این بی‌توفیقی ما بیفزاید!

 گفت چه؟ نامه مرحوم سید، به آشیخ محمد حسین را دیده‌اید در توحید علمی و عینی؟ كه: متأسفانه گوشِ ... چی؟ گوشِ او از این‌ها كر است، خدا كرترش بگرداند! از این مطالب، از كثرات! مرحوم آسید احمد، به چیز می‌گوید كه متأسفانه یا خوش‌بختانه، خدا گوش ما را از شنیدن غیر خود و كثرت، كر قرار داده است، خدایا كرترش بگرداند! ما فقط داریم توحید می‌بینیم. ما فقط داریم توحید می‌بینیم.

 ما توفیق نداریم. ما فقط توفیق داریم یك امام ببینیم. خدا بر این بی‌توفیقی ما بیفزاید! تا دم مرگ! تا دم مرگ ما فقط یك امام بیشتر نبینیم. درست شد؟ خیلی خب. الآن این فرض بكنید كه امام علیه السلام جانش در خطر است. چند نفر كمین كرده‌اند، حضرت را بكشند. بر شما واجب است جلویش بایستی و كشته بشوی و نگذاری او بمیرد. دفاع از امام معصوم شرعا چی است؟ واجب است. درست شد؟ چرا این‌ها انجام ندادند در شب عاشورا؟ همه‌شان هم می‌دانستند. چرا انجام ندادند؟ هان؟ چون امام حسین حرّ است. آزاد است. می‌گوید راه من این است. می‌خواهی، این. نمی‌خواهی ...

 یعنی انقدر حریت، كه حتی حكم واجب شرعی را به آن‌ها نمی‌گوید. به كجا دارید می‌روید؟ جهنم را دارید برای خودتان می‌خرید، فلان می‌كنید، حكم شرعی را كه واجب است امام به آن‌ها نمی‌گوید! می‌گوید خب خودشان می‌دانند دیگر. و او از روی عظمت و جلال و حریت و آزادی كه اصلا اسم آزادی شرم دارد كه آدم به یك همچنین افرادی بگوید این‌ها حرّند و این‌ها ... اصلا آزادی در آخرین مرتبه‌اش، در اطلاقیتش، حریت، حریتی كه نه ناشی از تعدی نفس است، حریتی كه ناشی از حریت مطلقه پروردگار است! حریتی كه ناشی از مقام استغناء است. امام حسین حرّ بود، نه مثل حریت ما. خیلی از حریت‌هایی كه ما داریم، حریت تكبرانه است. عرب‌ها هم همینطور بودند. در عربستان و این‌ها، گاهی از اوقات اتفاق می‌افتاد كه این‌ها می‌گفتند كه مثلا می‌رفت در میدان، شخص از پشت سر می‌آمد، می‌گفت تو نامردی! اگر تو مرد بودی از جلو می‌آمدی. و آن شخص می‌آمد و گردن این را می‌زد، این سرش را بر نمی‌گرداند نگاه كند! عارش می‌آمد كه سر را برگرداند نگاه كند! درست شد؟ خب این كه فایده ندارد! این ناشی از انانیت نفس است! الآن خیلی از افراد هستند كه كمونیست هستند، كمونیست هستند، اما این‌ها می‌گویند ما پای حرفمان می‌ایستیم، تا مرگ هم می‌رویم، و چه هم می‌كنیم. در همان زمان شاه مگر نبودند؟ اصلا قبول ندارد، درست شد؟ و می‌گویند ما ... یعنی وقتی بیفتد نفس در مقام تفاخر و تظاهر و این‌ها ... حالا اگر همین كه كمونیست است، به او بگویند: یك جوری سرت را زیر آب می‌كنیم، آب از آب تكان نمی خورد، هیچ‌كس هم نمی‌فهمد. یك دفعه می‌بینی چه؟ وا رفت!

 بعضی‌ها را اینطوری چیز می‌كردند دیگر. همان زمان سابق، می‌گفتند همین، می‌زنیم، یك انگی هم بهت می‌زنیم، انگ هم كه ماشاءالله! تا طاق می‌شود انگ بست! از این چیزها هم كه در دكان هر عطاری پیدا می‌شود. یك انگ به تو می‌زنیم و یواشكی هم سرت را زیر آب می‌كنیم، آب از آب تكان نمی‌خورد.

 یك دفعه می‌بینی ول داد. وا داد. می‌گوید نه!

 می‌خواهد مردم بدانند. تا جایی كه مردم بدانند و افراد بدانند، می‌آید جلو. همین كه ببیند كسی خبری نیست ... پس معلوم است كه این حر نیست، این بنده نفس است. این بنده نفس است كه الآن به این صورت آمده و می‌خواهد خود را نشان بدهد. حر آن كسی است كه چه كسی بداند، چه كسی نداند، دنبال عقیده خودش، و دنبال مسئله خودش می‌ایستد. آن آدم آدم حر است. درست شد؟

 حریتی كه امام حسین دارد، حریت مربوط به تعدی نفس نبود. آن كسی كه از لشكر یزید دارد به امام حسین می‌گوید، دارد امام حسین را اینطور معرفی می‌كند: إنّ نفس أبیه بین جنبیه. یا بعضی‌ها مثلا گفته‌اند: إنّ نفساً أبیه بین جنبیه.

 یك دفعه دیدم یكی در سخنرانی‌اش می‌گفت: إنّ نفس أبیه بین جبینه. این غلط است این ترجمه. جبین یعنی اینجا، بین جبین نمی‌گویند. نفس بین جبین نیست. جنبیه یعنی قلبش؛ در سینه‌اش.

 إنّ نفس أبیه ... این امام حسین أبی نبود، أبی عادی نبود، (....) این حریت امام حسین به استغناء ذاتی او بر می‌گردد، كه آن استغناء ذاتی، استغناء ذاتی پروردگار است. كه این الآن تجلی‌اش در این سیدالشهداست. وقتی اینطور باشد، خب آن هم همیشه حر است. دیده‌اید خدا تا به حال بنده كسی باشد؟ طوق عبودیت كسی را به گردنش بیندازد؟ امام حسین هم همینطور است. اول و آخر بیایند، این حر است. ظاهر و باطنش یكی است. شیوع پیدا بكند، شیاع پیدا بكند یا نكند، یكی است. فرق نمی‌كند. مردم بیایند یا نیایند یكی است. سی‌هزار لشكر عمر سعد روز عاشورا یك دفعه ملحق به امام حسین بشوند؛ هیچ! انگار نه انگار، باز دارد دیوار را نگاه می‌كند!

 همه این سی هزار لشكر بروند شب عاشورا، خب اگر شب عاشورا آن‌ها بودند تا روز عاشورا، شاید صحنه عاشورا فرق می‌كرد. هزار نفر فرض بكنید كه افراد بیایند و خب بالاخره گرایش و چیز تفاوت می‌كند. درست شد؟ وقتی كه رفتند، حضرت همینطوری نگاهشان كردند. سی‌چهل نفر ایستاده‌اند. هیچ تفاوت نمی‌كند. چرا؟ چون استغناء ذاتی دارد، نه استغناء عرضی. استغناء عرَضی كه ما داریم، استغناء به اتّكاء تیر و تفنگ است آقاجان.

 تیر ... تِق! این اگر تِق نشود، یك دفعه غش می‌كند طرف می‌افتد! بنده خودم!

 این تق بشود، بله، بله، این كار را باید بكنید، فلان بكنید، چكار بكنید. این تق نكند، ...

 امام حسین، استغنایش استغناء ذاتی است. این تِق بكند، نكند، هر دو یكی است. كسی با او باشد، نباشد یكی است. هزار نفر باشند یا هیچ‌كس نباشد، یكی است. این را می‌گویند چه؟ استغناء ذاتی. استغناء ذاتی هم چیست؟ مختص خداست. پس امام حسین چیست؟ تجلّی اتمّ پروردگار است. این تجلی اتمّ، نازل كننده اسماء و صفات اتمّ پروردگار است. اینجاست كه باید به امام حسین نگاه كرد، نه به كس دیگر!

 اینجاست كه داستان عاشورا برای ما چه می‌شود؟ می‌شود درس. به امام حسین نگاه كنیم، به كارش، به برنامه اش، خب پسرش هم كه الآن امام زمان است و دیگر همان است دو نسخه است، در دو زمان پیچیده شده،

 ما هم كه همین یك امام را داریم. این را اول و آخر و قیامت و تا خدا خدایی می‌كند، همین یك امام بسّمان است. هیچی دیگر هم نمی‌خواهیم! هیچی دیگر هم نمی‌خواهیم! تا خدا خدایی می‌كند، همین یك امامی كه فعلا داریم‌ها! همین بسمان است.

اولئك آبائی، فجئنی بمثلهم \*\*\* إذا جمعتنا یا جریر المجامع

 این شعر كجاست؟ باید در مطول باشد؛ هان؟ خیال می‌كنم در مغنی هم هست. در مطول بود ... آنجا.

 خب به اصطلاح مسئله این است دیگر. كه حالا ما آمده‌ایم چه می‌كنیم، فلان و بله، باعث اعتبار برای خود ماست. خیلی خب. می‌خواستیم مثلا قضیه این مُثل افلاطونی رابیان كنم مثل افلاطونی این به ما گیر داده، به این زودی دست از سر ما بر نمی‌دارد. ان‌شاءالله خیر است. هرچه پیش آید، خوش آید.

 چندی پیش رفته بودیم كرمانشاه. ـ پارسال بود، پیارسال بود، ـ با دو سه تا از این ... یك جایی رفته بودیم كه خلاصه از این عكس علماء و این‌ها خیلی بود و ... یك بنده خدا، از اقوام بود، اقوام مادری، به ما نشان می‌داد: این عكس كیست، جد شماست، این چی است، فلان و این حرفها ... این‌ها را یكی یكی به ما نشان می‌داد و بعد، من همینطور در این عكس‌ها نگاه می‌كردم، دنبال یك عكسی می‌گشتم كه این عكس آقا محمد علی بهبهانی، ـ جدّ مادری ما هم می‌شود از یك طرف ـ ببینم در این‌ها كدام است؟ آخر ایشان معروف به صوفی‌كُش بود! عرفاء را می‌كشت و چندتا از عرفاء را كشت و آن‌هم معصوم‌علی شاه و نمی‌دانم بدلاء و چه و این‌ها. و بالاخره آن آخری ـ بدلاء ـ گفت كه اگر بخواهی مرا بكشی، زودتر از من خودت به گور می‌روی.

 گفت ما به این حرفهای تو چیز نمی‌كنیم ...

 دستور داد كشتنش، آنوقت خودش رد می‌شد، سقف روی سرش خراب شد! همین آقای بهبهانی، آقای محمد علی بهبهانی. سقف خراب شد و مردم آمدند: آی هوار! رفت به دار فنا، حجه الإسلام ما، برس به فریاد ما! مهدی صاحب زمان!

 از این چیزها می‌خواندند و جنازه را تشییع می‌كردند و یكی داشت می‌گذشت، گفت: دیدی گفتم! این جنازه بدلاء روی زمین بود، این را داشتند می‌بردند دفن كنند.

 اتفاقا در منزلی بود كه منزل پدربزرگی ما بود، در همانجا دفن شده بود. سنگ قیمتی هم داشت. خیلی سنگه قیمتی بود. می‌گفتند خیلی‌ها آمده‌اند بدزدندش و چكار كنند.

 بعد من همینطور داشتم نگاه می‌كردم، گفتم من نمی‌دانم این كی است، چه است. چشمم به یكی افتاد. دیدم به قیافه‌اش می‌آید كه این آدم كش باشد. این یكی می‌آید! دیدم زیرش نوشته: آقا محمد علی بهبهانی!

 أی ببین! این مثل این‌كه دل به دل راه دارد! دل به دل راه دارد! گفتم از توی این‌ها به این قیافه می‌آید این چی باشد، این خلاصه قیافه ... دیدم زیرش نوشته بهش می‌آید ماشاءالله! خوب است، این چیز است ...

 بله آقا از این مسائل ... بله آنوقت آن بنده خدایی كه از قوم و خویش‌های ما هم بود، او هم خوشش نیامد! آخر او هم هی می‌خواست تعریف كند، من هم گفتم: آره این آدم كُشه را می‌گویید؟

 آمد تعریف كند، گفتم: این بله آقا! این اولیاء خدا را گرفته همینطوری كشته و بی‌گناهان و فلان و این حرفها.

 گفتش كه: پس شما ضدّ صوفی نیستید؟

 گفتم: به! صوفی چه است؟ ما خودمان از ...

 بله ... آن صوفی‌هایی كه اهل كلك و حقه بازی و مردم‌فریبی و آن‌ها هستند، خب بله! این همه ما داریم در خودمان، حالا هم دو تا از آن‌ها باشند! چه ایراد دارد؟ مگر حافظ نمی‌فرماید؟ یكدفعه به مرحوم آقا گفتم: حافظ می‌گوید، گفتند: چه گفتی آقا؟ حافظ می‌فرماید! جناب حافظ می‌فرماید!

صوفی نهاد دام و سر حیله باز كرد \*\*\* بنیاد مكر با فلك حیله باز كرد (یا «حقه باز كرد»)

 صوفی اینطوری هم داریم! از آنطرف در شعر دیگرش آن صوفی دیگر را هم داریم. كه:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق \*\*\* نیست فردا گفتن از شرط طریق

نه این مال حافظ نیست. اشعار دیگرش كه چیز صوفی می‌كند.

كه ای صوفی چه در انبانه داری \*\*\* بیا دامی بنه گر دانه داری

جوابش داد گفتا دام دارم \*\*\* ولی سیمرغ می‌باید شكارم

 همه جا. آن بدش هست و آن خوبش هم هست. عالم، عالمِ بدش هم هست. مگر كسروی عالم نبود؟ هان؟ مگر سید ضیاء طباطبایی عالم نبود؟ مگر تقوی عالم نبود كه رئیس دیوان رضا شاه بود و در همین مدرسه فیضیه هم حجره‌اش بود؟ سید ضیاء تقوی دیگر! هم‌بحثی و هم‌درسی آقای خمینی هم بود. اجازه اجتهاد هم داشت. مگر علامه وحیدی هجده اجازه اجتهاد از نائینی و این‌ها نداشت؟ بعد آمد حجاب و این‌ها را برداشت و زن خودش را با سر برهنه در مجلس كشف الحجاب كرمانشاه آورد و فلان و سناتور شد و كشتنش. از آن‌هایی كه بعد از انقلاب كشتند و به حق هم كشتند، یكی همین؛ به ناحق خیلی‌ها كشته شدند، ولی به حق، این‌ها بودند. همین وحیدی و علی دشتی ـ سناتور دشتی و این وحیدی و این‌ها بودند ـ بله. آن‌وقت در یك مجلس، در همین قم، همین علمای قم، همین علمای قم. و افراد، مرحوم پدر ما هم بودند، آن موقع به كشته شدنِ علامه وحیدی مرتدّ بی‌دین و عوامل كذا، كه این موجب كشف حجاب شد، به كشتن این اعتراض می‌كردند! كه این مگر چه گناهی كرده است كه این باید اعدام شود؟ كه مرحوم پدر ما در آن مجلس گفتند: لعنة الله علیه! ـ همینطور بلند! دیگر همه خفه شدند! همه خفه شدند! ـ این هزار بار می‌بایست اعدام شود؛ یك اعدام برای او بسیار كم بود!

 توجه می‌كنید؟ دین مردم دست كی‌هاست؟ كسی كه اصلا كشف حجاب را این آورد و فلان كرد و ... حتی از ... آن‌وقت شعر گفت بی‌پدر.

 به شرع احمد مختار، حجاب واجب نیست ...

 این شعر مال همین علامه وحیدی بود. یعنی مرتد شده بود بی‌پدر و مادر. از قوم و خویش‌های مادری ما بود. مثل این‌كه همه ماشاءالله قوم و خویش‌های ما یكی از یكی بهتر. آنوقت این شعر را آورده بود و خوانده بود و این شعرش را همان زمان، قمر الملوك وزیری، در رادیو آن زمان خوانده بود. شعر همین مرد كثیفِ عوضی. آدم عوضی ... می‌گفتند: آقا مگر این چه گناهی مرتكب شده است كه این باید اعدام شود؟

 ادراك مردم را نگاه كنید ادراكشان را!

 اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد